

در این مقاله که می‌توان آن را مکملی برای مقاله و بحثی دربارهٔ قرات قرآن، که در دفتر سوم و چهارم به چاپ رسیده به شمار آورد، سخن از لهجهٔ قرآن و منشأ اختلاف قرائت است و آقای دکتر سید محمد باقر حجتی در آن این مسائل را بررسی نموده‌اند:

منشأ اختلاف قرات، لغت و لهجهٔ قرآن، بازگشتی به تحقیق در حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف» بررسی احادیثی که لهجهٔ قرآن را مشخص می‌سازد، تعارض این احادیث، ادله نزول قرآن به لهجهٔ قریش رد آن ادله، لغت و لهجهٔ ادب جاهلی از نظر خاورشناسان و دانشمندان و رابطهٔ آن با لهجهٔ قرآن، موارد اختلاف قرات و کیفیت آنها.

مقالات و بررسیها

لهجه قرآن و منشأ اختلاف قرائت

اختلاف قرائت برخی از الفاظ و کلمات قرآن نتیجه اختلاف لغات و لهجه‌های عربی و تعدد آنهاست و منظور از اختلاف لغات - که در این مقاله مکرر یادآوری می‌گردد - معنای وسیع و مفهوم عام آنست که شامل اختلاف لهجات نیز می‌گردد، و باید گفت که نوعی از اختلاف قرائت در قرآن وجود دارد که منشأ آن اختلاف لغات و لهجه‌ها نیست بلکه جوهری است که باید آنها را در کلام و سخن فصیح عربی بکار برد و چون الفاظ بعنوان ابزار و وسیله‌ای برای معانی مورد استفاده قرار می‌گیرد هیچ ایرادی ندارد که يك لفظ به دو یا چند وجه بکار رود بشرط آنکه معانی مقصود و جوانب آن محفوظ بماند، بعنوان نمونه: این عامر در آیه «... کانوا اشد منهنم قوۃ^۱» بجای منهن، بمنظور التفات از غیبت به خطاب «منکم» قرائت کرده است. و قراء دیگر بدلیل «اولم یسیروا» که بصیغه غیبت است «منهنم» قرائت نموده‌اند^۲. و یا در آیه «واتخذوا من مقام ابراهیم مصلی^۳» نافع و ابن عامر بدلیل عطف به ما قبل آن که «واذ جعلنا» است کلمه «اتخذوا» را بصیغه ماضی و بفتح خاء قرائت نمودند، و قراء دیگر بصورت صیغه امر و بکسر آن قرائت کرده‌اند^۴.

۱- سوره غافر، آیه ۲۱.

۲- الاتحاف ۳۷۸.

۳- سوره بقره، آیه ۱۲۵.

۴- الاتحاف ۱۴۷، ابراز المعانی ۲۴۳ بنقل از کتاب القرائت واللّهجات،

ما در آغاز و مقدمه مقاله‌ای که در نشریه قبلی نگارش یافت یاد آور شدیم که بحث و تحقیق در قراآت قرآن ما را به شناختن لهجه‌های مختلف زبان عربی از ماخذنسبه مطمئننی راهبری میکند اگر چه تذکر دادیم که قراآت باید مستند به حدیث از پیغمبر یا معصوم باشد و لی باید دید که عده‌ای از قراآت در عین اختلاف و تفاوت آنها چرا مورد تأیید پیغمبر و یا امام قرار گرفته است؟ برای آگاهی از این مطلب ناگزیریم درباره لهجه‌های عربی و لهجه قرآن بطور اجمال مطالعه نموده تا به منشأ اختلافاتی که در قراآت پدید آمده و مربوط به لغات و لهجه‌های عربی است پی برده باشیم .

در این باره مقاله‌ای را از دکتر جواد علی مطالعه کردم و با توجه به آن مقاله که راجع به لهجه قرآن است مطالب زیر گزارش میشود:

لغت و لهجه قرآن کریم :

قرآن کریم قسمت ب قسمت و بتدریج به زبان عربی آشکار و روشن: «لسان عربی مبین»^۱ بر پیغمبر اسلام (ص) نازل گردید ، عرب همواره به لغات و لهجه‌های مختلف سخن میگفت آیا قرآن به کدامیک از لهجه‌های مختلف عربی نازل شده است ؟

در پاسخ باید گفت که قرآن لهجه خاصی را معین نکرده و حتی بدان اشاره ننموده است ، و واژه‌های «عربی یا عربیاً» که در سوره‌های متعددی بکار رفته واژه‌ای عام و کلی است ، و چنانکه در مقاله قبلی یاد آور شدیم حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف» حدیثی مشهور و معروف است که در کتب تفسیر و قراآت و حدیث اهل سنت بطرق و وجوه متعدد نقل شده است و طبری هم مانند عده دیگری از علماء اهل سنت منظور

۱- آیاتی بدین مضمون در سوره‌های: نحل، آیه ۱۰۳، شعراء آیه ۱۹۵ . فصلت، آیه ۴۴ . یوسف ، آیه ۲ . رعد ، آیه ۳۷ . طه ، ۱۱۳ . زمر ، آیه ۲۸ . شوری ، آیه ۷ . ذخرف ، آیه ۳ و احقاف ، آیه ۱۲ ، آمده است .

از هفت حرف را عبارت از لجه‌های مختلف زبان عربی میدانند.^۱
 در رجال سند این حدیث امثال ابن کلبی و ابی صالح وجود دارند.^۲
 که سند آنها نیز به گروهی از صحابه پیغمبر (ص) که پایان سلسله سند
 هستند منتهی میشود و آنها روایت مذکور را از پیغمبر (ص) شنیدند
 صحابه مذکور عبارتند از: عمر بن خطاب، عثمان بن عفان، ابن عباس
 ابن مسعود، ابی بن کعب، انس، حذیفه بن یمان، زید بن ارقم، سمره
 بن جندب، سلیمان بن سرد، عبدالرحمن بن عوف، عمرو بن ابی سلمه،
 عمرو بن عاص، معاذ بن جبل، هشام بن حکیم، ابی بکره، ابی جهم،
 ابی سعید خدری، ابی طلحه انصاری، ابی هریره، و ابی ایوب انصاری
 که طبق برخی از روایات به بیست و یک صحابی میرسند که این حدیث
 را از پیغمبر نقل کرده‌اند.^۳

روایات و ناقلان حدیث علل و اسباب مختلفی را یاد آور میشوند که
 بموجب آنها حدیث مذکور از پیغمبر (ص) صادر شده است از جمله
 میگویند: رسول خدا احساس کرد که اگر قرآن به یک حرف نازل میشد
 صحابه و قاریان قرآن دچار اشکال و ناهمواری در قرائت قرآن میشدند
 چون لغات و لهجات آنها مانند هم و یکنواخت نبوده است، بهمین جهت
 از خداوند درخواست کرد قرآن را به لهجه‌های مختلف نازل کند تا

۱- جامع البیان ۹/۱ و بعد.

۲- همان مرجع ۲۳/۱.

۳- الاتقان ۷۸/۱. مادر میان اصحابی که این حدیث را از پیغمبر نقل
 کرده‌اند نام امیرالمومنین علی (ع) را نمی‌بینم و چنانکه در نشریه قبلی
 (شماره سوم و چهارم) یاد آور شدیم شیعه بدلائل یاد شده در همان نشریه این روایت
 را نمی‌پذیرد بلکه معتقد است قرآن به یک حرف نازل شده است. و علاوه بر این
 ابن کلبی و ابی صالح که در سلسله سند این روایت دیده میشوند که علماء حدیث
 و دانشمندان اهل سنت آن دو را روایانی غیر قابل اعتماد معرفی نموده‌اند و ما
 در آینده با ارائه اسناد لازم بمناسبت، این نکته گزارش خواهیم کرد.

قرآئت آن برای عموم آسان و روان باشد، خداوند درخواست پیغمبر خود را اجابت کرد و قرآن را به هفت حرف (لهجه) نازل نموده است دانشمندان اهل سنت احادیث متعددی در توضیح این علت نقل می کنند که در یکی از آنها آمده است: پیغمبر فرمود که خداوند مرا مأمور کرد قرآن را بیک حرف قرائت کنم از او خواستم برامت و پیروان من آسان گیر دلذا مرا امر داد به دو حرف قرائت نمایم، درخواست نمودم آسان تر کند دستور داد قرآن را به هفت حرف بخوانم. و نیز در حدیث دیگری آمده است: که پیغمبر فرمود: جبرئیل قرائت به یک حرف را بمن تعلیم داد لذا مراجعه کردم و خواستم به بیش از یک حرف قرآن را بمن تعلیم دهد و تا آنجا توسعه داد که به هفت حرف منتهی گردید.^۱

آنچه از این دو حدیث استفاده میشود این است که نزول قرآن به یک لهجه نبوده بلکه به لهجه های متعددی نازل شده است. بهمین جهت بر مفسران قرآن و دانشمندان لازم بود متعرض لهجه ای شوند که قرآن بهمان لهجه نازل شده، و متذکر آراء مختلفی گردند که علماء در این باره اظهار نمودند و احادیث و روایاتی که پیرامون این موضوع نقل شده است ایراد نمایند، ولی چنانکه خواهیم دید هر گونه بررسیها و تحقیقاتی در اطراف این حدیث و توضیح آن و نیز رسیدگیهای لازم در جوانب آن، مارا به رأی و عقیده قاطع و مشخصی راهبری نمی کند.

بازگشتی به تحقیق در حدیث «انزل القرآن علی سبعة احرف»

برای تحقیق در حدیث نزول قرآن به هفت حرف، ناگزیریم دست به سلسله تحقیقاتی بزیم که تا حدودی جوانب این حدیث را برای ما روشن کند:

میدانیم که هر يك از قبائل مختلف عرب بالهجه و حتی لغت خاصی

تکلم میکردند و حتی برخی از آنها جز به لغت و لهجه خاص خود انس و آشنائی نداشتند و نمیتوانستند به لغت و لهجه دیگری سخن گویند و همین امر از نظر عده ای از محققان اهل سنت منشأ اختلاف بسیاری از قرآآت و تجویز آنها گردید که پیغمبر اسلام آنها را از جبرائیل دریافت کرد و بمردم ابلاغ فرمود .

طبری در مقدمه تفسیر خود پس از تذکر آراء مربوط به وجود کلمات و لغات عجمی در قرآن باین مطلب که طبق آراء مزبور در قرآن از هرزبانی و اژه ای وجود دارد ، و نیز به منشأ اختلاف بخشی از قرآآت قرآن اشاره میکند و میگوید : ما بادلایل کافی اثبات نمودیم که خداوند تمام قرآن را به زبان عربی نازل کرده و قرآن به زبان و لغت هیچیک از اقوام بیگانه دیگر نازل نگردیده است . و اضافه میکند : بطلان عقیده کسانی را که میگویند در قرآن واژه های غیر عربی وجود دارد روشن ساختیم و اینک میگوئیم : در صورتیکه نزول تمامی قرآن به لغت و زبان عربی ، صحیح باشد به کدامیک از لغات و لهجه های عرب نازل گردیده ؟ آیا به تمام لغات و لهجات یا به برخی از آنها ؟ زیرا تمام اقوام و قبائل عرب در عرب بودن شریک و مساوی هستند اگرچه در برخی از لغات و لهجه ها و طرز تعبیر و سخن گفتن آنها اختلافی دیده میشود ، خداوند نیز بارها در قرآن یاد آور شده که آنرا عربی و به زبان عرب نازل کرده است ، و ظاهر کلمه عربی محتمل عموم و خصوص است و برای اراده عموم یا خصوص از این لغت ، به توضیح خود پیغمبر نیاز مندیم .

روایات و احادیثی که نسبتاً کلمه عربی را در قرآن توضیح میدهد در طرق حدیث اهل سنت فراوان است : خلاد بن اسلم از انس بن عیاض او از ابن حازم از ابی سلمه نقل کرده است - و ابی سلمه گفته که من این حدیث را جز از ابی هریره از دیگری نمیدانم - که رسول خدا فرمود : قرآن به هفت حرف نازل شده و سه بار فرمود : مرء و جدال در قرآن کفر

است آنچه از قرآن میدانید بدان عمل کنید و آنچه نمیدانید به عالم به آن رجوع کنید^۱.

طبری پس از ذکر این حدیث به بررسی طرقي که حدیث نزول قرآن به هفت حرف، در آنها آمده است میپردازد و همچنین اخباری را که در مورد حدوث اختلاف در حفظ بعضی از آیات و قراآت آنها وارد شده نقل میکند^۲ و سپس به این نتیجه میرسد که قرآن به زبان و لغات بعضی از قبائل عرب نازل گردیده نه به تمام آنها، و قرائت مسلمین و مصاحفی که در اختیار آنها است به زبان و لغات عده‌ای از قبائل عربی است^۳. بنابراین طبری لهجه و لغت‌های خاصی را که قرآن به آنها نازل شده تا اینجا مشخص نمیکند.

ناقلان حدیث حوادثی چند دربارهٔ اختلاف اصحاب در حفظ قرآن روایت می‌کنند که یکی از آنها روایتی است که بصورت حکایت از زید بن ارقم نقل شده است که وی گفته بود: مردی نزد رسول خدا آمد و بعرض رسانید که عبدالله بن مسعود قرائت سوره‌ای را بمن تعلیم داد که من قرائت آنرا از زید بن ثابت و ابی بن کعب نیز آموختم در حالیکه قرائت آنها در مورد این سوره باهم اختلاف دارد آیا به کدامیک از آنها قرآن را بخوانم؟ پیغمبر سکوت اختیار کرد در حالیکه علی (ع) در کنار او بود، علی (ع) فرمود: هر کسی قرآن را همانطور که میداند بخواند، همه قرائت‌ها درست و بجا است. علاوه بر روایت دیگری که قبلاً دربارهٔ هشام بن حکیم و عمرو نزاع میان آن دو نقل کردیم^۴ و نیز احادیث دیگری

۱- جامع البیان (مقدمه).

۲- جامع البیان ۹/۱ و بعد.

۳- همان مرجع ۱/۲۵.

۴- عمر بن خطاب میگفت: هشام بن حکیم سوره فرقان را در زمان حیات پیغمبر قرائت میکرد و من گوش فرادادم شنیدم سوره را با وجوهی قرائت میکرد که پیغمبر به آن وجوه قرائت سوره را بمن تعلیم نداده بود، نزدیک بود در حال

که مشابه با این دو حدیث می باشد. از تمام این روایات استفاده میشود که میان صحابه در حفظ آیات قرآن و قرائت آنها اختلاف وجود داشت و پیغمبر با اینکه از همه این اختلافها مطلع بود آنها را آنطور که شنیده بود برای آنها تجویز فرمود.^۱

حدیث مربوط به اختلاف در قراآت و تجویز آنها با هر تعبیری که نقل شده، عام و مطلق^۲ است و باصطلاح ابهامی در آن وجود دارد و ورود حدیث باین صورت که دچار اجمال و ابهام هست جلب نظر نموده بخصوص که با حدیث دیگری که نزول قرآن را بیک لهجه اثبات میکند نیز معارض میباشد؛ بهمین جهت دانشمندان درباره اینگونه احادیث بحث و کاوش نموده اند ولی آنچه بامسئله مورد بحث مایبوستگی دارد احادیثی است که ناظر به لهجه های قرآن و روایات مربوط به لهجه های قبائل عربی است .

۱- جامع البیان ۲۳/۱، الاتقان ۸۱/۱.

۲- منظور از کلمه «عام و مطلق» که احیاناً در این مقاله بکار میرود ابهام و اجمال کلمه است نه بمعنای مصطلح در علم اصول فقه که معنی متفاوتی با آنها دارد .

— نماز هشام، به او حمله کنم، ولی درنگ نمودم تا نماز را پایان رسانید و ردای او را کشیدم و به او گفتم چه کسی قرائت این سوره را اینگونه بتو تعلیم داده است؟ گفت رسول خدا، گفتم دروغ میگوئی، بخدا همین سوره را پیغمبر طوری دیگر بمن آموخت، لذا او را نزد پیغمبر بردم و بمرض رساندم که این مرد سوره فرقان را به وجود و حروفی قرائت میکرد که شما آنرا آنگونه بمن تعلیم نداده بودی؟ پیغمبر به هشام فرمود سوره را بخوان، و همانگونه که در نماز خوانده بود سوره را نزد پیغمبر قرائت کرد، پیغمبر فرمود: سوره هدینگونه از جانب خداوند نازل شده است، سپس پیغمبر بمن فرمود عمر! تو بخوان، و من همانطور که پیغمبر اقراء کرده بود خواندم پیغمبر بازم فرمود: سوره همینطور نازل گردیده است. این قرآن به هفت حرف و وجه نزول یافته و بهر يك از این هفت حرف که ممکن است قرآن را قرائت کنید (الاتقان ۷۸/۱).

بررسی احادیثی که لهجه قرآن را مشخص میکنند:

سلسله سند احادیثی که لهجه‌های قرآن را مشخص میکند غالباً به ابن عباس منتهی میشود، روات این سلسله عبارتند از ابن کلبی و ابی صالح که از ابن عباس و نیز قتاده که از همونقل کرده است. ابوصالح مدعی شده از ابن عباس شنیده که میگفت قرآن به هفت حرف نازل شده^۱ پنج حرف آن از آن شاخه‌ها و طبقات بعدی قبیله هوازن، و دو حرف آن از آن قبیله قریش و خزاعه است^۲. فتاده نیز ادعا کرده که از ابن عباس شنیده که میگفت قرآن به زبان قریش و خزاعه نازل گردیده است، زیرا خزاعه و قریش همجوار بوده و لهجه و لغات آنها برای یکدیگر آسان بوده است^۳.

دانشمندانی که قائل به مشخص بودن لهجه‌های قرآن میباشند به اینگونه احادیث استناد کرده و میگویند: عرب دارای لهجه‌های متعددی بوده که بی تردید همه آنها لغت و زبان عربی است ولی تمام آنها از لحاظ فصاحت و شیوایی برابر و مساوی نیستند. و چون وحی بر پیغمبری نازل شده که عرب زبان بوده، و قرآن نیز عربی، و در عین حال دارای اعجاز هست ناگزیر باید به فصیح‌ترین لغت و لهجه عربی نازل گردد و فصیح‌ترین لهجه‌های عربی لهجات طبقات بعدی هوازن می باشد که عبارتند از قبائل: سعد بن بکر، خیشم بن بکر، نصر بن معاویه، ثقیف و دو لهجه قریش و خزاعه^۴ که رویهم به شش لهجه میرسد. ولی این نظریه موافق روایتی نیست که نزول قرآن را به هفت حرف و لهجه میدانند، لذا بعضی از علماء این هفت حرف و لهجه را که در حدیث بدانها اشاره شده است عبارت از لهجات

۱- الاتقان ۸۱/۱.

۲- جامع البیان ۲۳/۱.

۳- همان مرجع و صفحه.

۴- جامع البیان ۲۳/۱، الاتقان ۸۱/۱.

قبائل: هذیل، قریش، تمیم، ازد، ربیعہ، هوازن، و سعد بن بکر؛ و گروهی دیگر عبارت از لهجه‌های: هذیل، کنانه، قیس، تیم الرباب، اسد بن خزیمه، و قریش میدانند.^۱

از نظریك محقق، حدیثی که از ابن عباس از طریق ابی صالح و قتاده نقل شده روایتی ضعیف و غیر قابل اعتماد است، بهمین جهت به سند ابن کلبی^۲ که از ابی صالح^۳ و او از ابن عباس روایت میکند علماء سنت «سلسله کذب» اطلاق کرده‌اند، و بسیاری از دانشمندان در استشهاد به احادیثی که از این طرق وارد شده احساس ناهمواری و اشکال مینمایند بخصوص که علماء رجال، ابن کلبی و ابی صالح را نیز جرح کرده‌اند:

طبری در مورد قتاده میگوید که وی به ابن عباس بر نخورده و چیزی از او نشنیده است^۴ پس روایت قتاده از ابن عباس: «نزل القرآن بلسان قریش و لسان خزاعه» قابل استناد نیست، همین قتاده حدیث دیگری قریب بهمان مضمون از ابی الاسود روایت کرده و مدعی است از او شنیده است که میگفت: «نزل القرآن بلسان الکعبین»: کعب بن عمرو و کعب لؤی «خالد بن سلمه ضمن این روایت میگوید: آیا از این مرد نایبنا تعجب نمیکنی که میگوید: قرآن به زبان دو کعب: کعب بن عمرو و کعب بن لؤی نازل شده است در حالیکه قرآن به زبان قریش نازل

۱- همان مرجع و صفحه.

۲- احمد بن حنبل درباره ابن کلبی گوید: تصور نمیکنم کسی حدیثی از او روایت کند (رك: میزان الاعتدال ۲۵۶/۳، لسان المیزان ۱۹۶/۶).

۳- «ابو صالح باذام (باذان)»: نسائی درباره او گوید: باذام ثقه نیست. اسماعیل بن ابی خالد گوید: ابی صالح دروغگو بوده و هر مطلبی را از او می‌پرسیدم آنرا برایم توضیح میداد. [یعنی در همه مسائل اظهار اطلاع میکرد] ابن معین گوید: وقتی ابن کلبی از او روایت کند بدیهی است که قابل اعتماد نخواهد بود (رك: میزان الاعتدال ۱۳۷/۱ و بعد).

۴- جامع البیان ۲۳/۱.

گردیده است؟ خالد بن سلمه این سخن و نکوهش ابی‌الاسود را خطاب به سعد بن ابراهیم گفته است.^۱ قتاده نیز از نظر علماء اهل سنت متهم به تدلیس و قدرهست^۲ و اینگونه اتهام در نظر آنها را وی را از اعتبار ساقط می‌کند.

خلاصه آنکه روایت نزول قرآن به هفت حرف، اگرچه بطرق متعددی رسیده است، و چون توضیح قابل توجه و مطمئنی درباره آن نرسیده، مجمل و عام است، بنابراین تشخیص لهجات قرآن و توضیحات دیگر اضافاتی است که مربوط به متن حدیث نمیباشد، و در مردم این توم را ایجاد کرده که جزء متن حدیث است؛ چنانکه برخی از دانشمندان لهجه یمنی‌ها را در توضیح هفت حرف جزء لهجه‌های سابق الذکر قلمداد کرده‌اند^۳ در حالیکه توضیح ندادند که کدام لهجه از لهجه‌های یمن منظور است، چون یمنیها نیز دارای لهجه‌های گوناگون بوده‌اند.

تعارض روایاتی که لهجه قرآن را مشخص می‌کند

حدیث منسوب به ابن عباس با روایتی که صریحاً میگوید: لغت قرآن لغت قریش است و به زبان قریش نازل شده است^۴ تعارض و منافات دارد زیرا این روایت لهجه قرآن را در یک لهجه محدود و مشخص میکند، چنانکه از گفتار عثمان به افرادی که در جمع و تدوین قرآن شرکت داشتند همین معنی استفاده میشود زیرا عثمان بآنها گفته بود هرگاه بازید بن ثابت در مورد قرآن دچار اختلاف نظر شدید آنرا به زبان و لغت قریش بنویسید، چون قرآن به زبان آنها نازل شده است^۵

۱- همان مرجع و صفحه.

۲- میزان الاعتدال ۳/۳۴۵.

۳- الاتقان ۱/۸۱ و بعد، النشر ۱/۱۹ و بعد.

۴- جامع البیان ۱/۲۳.

۵- تفسیر غرائب القرآن؛ درهامش تفسیر طبری ۱/۲۴.

علماء و دانشمندان علوم قرآنی نوعاً یاد آور شده‌اند که قرآن جز به زبان ولغت قریش به زبان دیگر نازل نگردیده است.

اضافه بر اینها روایتی که از ابن عباس در تعیین لهجه‌های قرآن نقل شده است با صریح آیات قرآنی و اخباریکه در کیفیت نزول قرآن و تلقین شفاهی جبرئیل به پیغمبر که حرف بحرف و کلمه بکلمه به پیغمبر عرضه نموده و پیغمبر آنرا به کتاب وحی و حفاظ قرآن املاء کرده است منافات دارد.

علماء برای سازش میان احادیثی که لهجه‌های قرآنرا متعدد میدانند و احادیثی که تنها لهجه قریش را لهجه قرآن معرفی میکند بچند طریق چاره‌جویی نمودند، گروهی گفته‌اند: که قرآن فقط بدلت مضر نازل گردیده، چون عمر گفته بود «نزل القرآن بلغة مضر»، گروهی دیگر از دانشمندان، لغت مضر را توضیح داده‌اند که عبارت از لهجه‌های: هذیل کنانه، قیس، ضبه، تیم الربات، اسد بن خزیمه، و قریش میباشد که مجموعاً به هفت لهجه میرسد.

عده دیگری معتقدند که قرآن فقط به زبان ولغت قریش نازل گردیده و چون قریش دارای لهجه‌های متعددی بود، قرآن به لهجه خاصی نازل نشده بلکه طبق لهجات متعدد قریش نزول یافته است.

دسته دیگری را عقیده بر آنست که قرآن نخستین بار به زبان قریش و قبائل دیگر که مجاور قریش بودند و از فصحاء عرب بشمار می‌آمدند نزول یافته بود و سپس اجازه یافتند که قرآن را به لغت و لهجه مأنوس و عادی خود که از نظراً اعراب و الفاظ باهم اختلاف داشت قرائت

۱- الاتقان ۸۱/۱.

۲- سورة بروج آیه ۸۵، سورة بقره آیه ۱۱۰، سورة هود آیه ۱۱، رك: المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن ترجمه علی حسن عبدالقادر ۳ و بعد و: Noldeke, Geschichte des korans, 2, Auflage, I, Teil.

کنند و بخاطر جلوگیری از مشقتی که ممکن بود احیاناً دچار آن گردند و بمنظور اینکه باید قرآن را با سانی بفهمند و یا بسبب علاقه‌ای که قبائل مختلف به لغت و لهجهٔ مأنوس خود داشتند^۱ مکلف نشدند از لهجهٔ خود دست بردارند و قرآن را به لغت و لهجهٔ دیگر قرائت نمایند .

ولی حقیقت مطلب این است که اگر ما مواضع اختلاف قراآت را در قرآن بررسی کنیم حتی در پیچیده‌ترین و ناهموارترین موارد خود طوری نیست که تلفظ یا فهم آن شاق و غیر قابل امکان باشد ، بلکه قبائل مختلف عرب و غیر عرب می‌توانستند بدانها تکلم نموده و یا آنها را درک کنند پس این علل و موجبات نمیتواند مجوز قراآت مختلف باشد بنا بر این تعلیل نزول قرآن به هفت حرف وجه درستی ندارد و حتی حدیث مزبور را متزلزل می‌سازد .

ادلهٔ نزول قرآن به لهجهٔ قریش

دانشمندانی که به نزول قرآن به لهجهٔ قریش معتقدند به دلائلی استناد می‌نمایند :

الف - رسول خدا از قبیلهٔ قریش بوده و پیغمبر و قبیلهٔ قریش در مکه بسر می‌بردند بنابراین باید قرآن به زبان قوم و قبیلهٔ پیغمبر نازل شده باشد تا بتواند حجت بر آنها، و اعجاز فصاحت آنها باشد^۲، آیهٔ «و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه لیبین لهم»^۳ دلیل بر همین مطلب است ، و چون قوم پیغمبر از قریش بودند ناگزیر باید نزول قرآن به لهجهٔ آنها باشد^۴ .
ب - قریش فصیح‌ترین و بلیغ‌ترین قبائل عرب بوده‌اند ، چون

۱- الاتقان ۸۱/۸

۲- اعجاز القرآن رافعی ۶۳ و بعد .

۳- سورهٔ ابراهیم ، آیهٔ ۴ .

۴- الاتقان ۸۱/۸

در موسمه‌های خاصی که قبائل دیگر عربی هر سال به مکه می‌آمدند سخنانی از آنان میشنیدند و از میان سخنان آنها شیواترین الفاظ و واژه‌ها و تعبیرات را انتخاب میکردند و «آنچه را که گزین کردند برای آنها فطری گشت تا حائیکه دارای فصیح‌ترین لهجه‌ها شدند».

ج - دیگر اینکه قبیله قریش به مسافاتی دور از عجمها بسر میردند بهمین جهت زبان و لهجه آنها از دیگر گونی که نتیجه اختلاط و آمیزش با بیگانگان است مصون مانده و اسلوب عربی خود را حفظ کرده بود، لذا قریب و بعد قبائل دیگر به قبیله قریش در استشهاد به سخنان آنها مورد توجه دانشمندان لغت بوده است^۲ باین معنی که هر چه به قبیله قریش نزدیک تر بودند سخنان آنها ارزش و اعتبار بیشتری کسب میکرد.

د - اخباری است که نزول قرآن را به لهجه قریش تأیید میکند، باین معنی که قریش شیواترین الفاظ و تعبیرات را در لغات و لهجه خود گزین کرده بود یکی از آنها خبری است که به قتاده (۵۱۷م) منسوب است چون قتاده گفته بود: قریش بهترین لغات را انتخاب کرده بود تا در نتیجه دارای فصیح‌ترین لغات و لهجه‌ها گردید و قرآن نیز به لهجه آنها نزول یافت.^۳

رد نظریه نزول قرآن به لهجه قریش

اگر اخباریها راجع به شیوائی و فصاحت لغت و لهجه قریش اظهار نظر کردند و آنرا مسلم تلقی نمودند در صورتی میتوانیم نظر آنها

۱- فقه اللغة، صاحبی ۲۸، المزهر، سیوطی ۲۱۰/۱، غریب القرآن ۱۰۰۱، مجله الهلال سال ۲۶ (۱۹۱۷-۱۹۱۸) ص ۲۴.

۲- مقدمه ابن خلدون فصل ۸ قسم ۶، الهلال سال ۲۶، اکتوبر ۱۹۱۷م (۴۳/۱)

۳- لسان العرب ۱/۷۷.

را بپذیریم که مسائلی برخلاف آن اظهار نکرده باشند درحالیکه همانها گفته اند: که عثمان به کسانی که نگارش قرآن را بعهدہ گرفتند دستور داد که املاء کنند از قبیلۀ ہذیل و نویسندہ از قبیلۀ ثقیف باشد^۱ و چنانکہ میدانیم هیچک از ایندو قبیلہ از قریش نبوده اند، و نیز همانها اظهار کردند کہ در لهجۀ قریش نوعی ابہام و پیچیدگی وجود دارد^۲ و قریشیہا در فہم کلمات و الفاظ قرآن دچار اختلاف نظر بودہ و ناگزیر بودند در توضیح آنها بہ دیگران مراجعہ کنند^۳ اگر قرآن بہ لهجۀ قریش نازل شدہ بود اختلاف نظر مذکور در فہم کلمات قرآن پدید نیامد، و نیز مورخین گفته اند کہ عرب بہ تقدّم و برتری قریش در ہمہ امور جز در شعر معترف است و در زمان جاہلیت کمتر از قبائل دیگر شعر سرودہ اند^۴ و مؤید این مطلب آنست کہ اکثر شعراء جاہلی از قبیلہ قریش نبودہ اند.

دیگر اینکه اگر قرآن بہ لهجۀ قریش میبود چرا مفسرین کہ در رأس آنها ابن عباس قرار دارد در تفسیر قرآن و توضیح الفاظ آن از اشعار و سخن عرب استمداد میگردند؟ درحالیکہ سخنان و اشعار مورد استشہاد آنها از تعبیرات و سخنان رجال قریش نبودہ است، و علاوہ بر این چرا دانشمندان لغت خود را بہ تعب و ورنج و امیداشتند و بہ بیابانها روی میآوردند تا دربارۀ لغات و واژہها تحقیق و پژوهش نمایند و برای آشنائی بیشتر بہ لغات غرب و نادر و شعر شعراء از اہل بادیه سؤال میگردند؟ درحالیکہ از قریش و ساکنان مکہ استفادہ نمی نمودند. و چرا برخی از علماء لغت و ادب عدہای از لهجہہای عربی را بر عدہای دیگر از نظر فصاحت و شیوائی ترجیح دادہ اند، چنانکہ ابو عمرو بن علاء گوید:

۱- فقه اللغه، صاحبی ۲۸

۲- تاج المروس ۶/۹.

۳- جامع البیان ۹/۱ و بعد.

۴- الاغانی ۱/۳۵.

علیای هوازن و سفلی تمیم فصیح‌ترین قوم عرب می‌باشند^۱ در صورتیکه آنان از قبیله قریش نیستند. گروهی دیگر از دانشمندان لهجه‌های: هوازن، جرهم، و نصرعین را بر لهجات سایر قبائل دیگر از لحاظ فصاحت ترجیح می‌دهند^۲ و نیز بعضی، قبائل هوازن، تمیم و اسد را فصیح‌ترین قبائل عرب معرفی کرده‌اند، و بهمین جهت لغات و واژه‌های فصیح را از آنان دریافت کرده‌اند، خلیل و کسائی و از هری را میتوان از طرفداران نظریه اخیر دانست.

ابی عبیده گوید: من تصور میکنم که فصیح‌ترین قبائل عرب قبیله بنی سعد بن بکر است، باین دلیل که پیغمبر فرمود «من از تمام عرب فصیح‌ترم با این امتیاز که از قبیله قریش میباشم ولی در میان بنی سعد بن بکر پرورش یافته‌ام و دوران شیرخوارگی را در میان آنها بسر بردم» بنی سعد همان قبیله‌ای هستند که ابو عمرو بن علاء درباره آنها گفته بود: «افصح العرب علیا هوازن و سفلی تمیم^۳» پس پیغمبر اسلام قبیله بنی سعد را بر سایر قبائل عرب در فصاحت لهجه برتری داده است و تمام قبائلی که لغات و واژه‌ها و لهجات فصیح از آنها دریافت شده نوعاً از قبیله قریش نبوده‌اند بنابراین در مورد استناد به حدیث نزول قرآن به لهجه قریش باید احتیاط بیشتری بکار برد و در نتیجه بطور کلی نباید به اخبار بخصوص در مسائل مهم و مطالبی که با احساسات و تمایلات قومی و ملی اصطکاک دارد اعتماد نمود.

۱- المزهر ۱/۲۱۱، الاتقان ۱۰۹، تاریخ آداب اللغه العربیه رافعی

۰۱۲۸/۱

۲- از دانشمندی پرسیدند کدام قبیله فصیح‌ترین قبائل عرب است؟ در پاسخ گفت: قبیله نصرعین (رك: لسان العرب ۲/۲۲۵، تاریخ آداب العرب

۰۱۲۸/۱

۳- تاریخ آداب العرب ۱/۱۲۸.

و نیز باید اضافه نمود، در صورتی نظریه اخباریین در این مورد که قریش دارای حسن ذوق و قریحه بودند و فصیح ترین لغات و واژه‌ها و لهجه‌ها را گزین کردند پذیرفته است که مدلل و مستند باشد، ولی ما پس از بررسی گفته‌ها و آراء آنها می‌بینیم کمترین شرائط برای پذیرش آراء و نظریات آنان وجود ندارد و دلائلی که در این مورد اقامه مینمایند عین مدعی است و اسناد قابل اطمینانی نیز در مورد احادیثی که یاد آور شده‌اند در اختیار ندارند.

علماء و دانشمندان، این اخبار را نقل کرده‌اند و صدها سال دست بدست میگشت و دارای رواج و معروفیت خاصی شد و این حقیقت (معروفیت احادیث مزبور) را نمیتوان انکار کرد، ولی هرامر شایع و معروفی نمیتواند حق و مسلم باشد. علماء، بسیاری از احادیثی که بطرق متعدد و اسناد فراوان نقل شده و معروفیتی برای خود کسب کرده رد کرده‌اند زیرا بعدها پی بردند در طرق سند و یاد ر خود روایات مسائلی بچشم میخورد که موجب رفض ورد آنها میگردد.

اعتراض دیگری که در مورد این روایت جلب نظر میکند این است که آیا قریش بچه کیفیت لغات و لهجات فصیح را در موسم حج یا سایر اوقاتی که قبائل مختلف عرب به مکه می‌آمدند از سخنان آنها گزین کرده است؟ آیا خواص و مردم کار آمدی از قریش باین کار قیام نمودند و یا عوام و مردم عادی در صدد این مهم برآمدند؟ چنانچه خواص این مهم را بعهدہ گرفته باشند آنان چه کسانی بوده‌اند؟ مهم و وظیفه‌ای که عبارت از گزین کردن لغات و تعبیرات و لهجات فصیح بوده و متصدیان آن ناگزیر باید از نظر دانش و واژه شناسی و ادب و قریحه و ذوق در سطحی عالی قرار داشته باشند؟ اگر بگوئیم عوام و مردم معمولی قریش این وظیفه را انجام داده‌اند این سؤال پیش می‌آید که آیا در تاریخ سابقه دارد که

عوام الناس يك ملتى درصدد تهنذيب لغات واصطلاحات و تعبيرات زبان خود برآمده باشند؟ پاسخ سئوال اخير مسلماً منفي و بلکه معكوس است زیرا عوام هر ملتى به قواعد لغت و اصول آنها هرگز مقيد نبوده و نيستند و حتى گاهى لغات و تعبيرات را تحريف و يا آنكه از بيگانگان بطور ناخود آگاه بصورت لغت و زبان ملي دريافت ميکنند . بديهي است که چنين کاري را نمیتوان تهنذيب لغت و اصطلاح ، و انتخاب تعبير و لهجه فصيح دانست .

ديگر اينکه بجه منظور ناقلان حديث مذکور بهرجالى از قریش که در تهنذيب لغت و لهجه و داوري در سخن قبائل مختلف عرب دخالت داشتند اشاره نکرده اند در حالیکه همانها به کسانی که درسوق عکاظ سمت حکم و داوري داشتند اشاره نموده و حتى از آنها نام ميبرند ، اهميت تهنذيب لغت و انتخاب لهجه در موسمهای خاص کمتر از اهميت داوري درسوق عکاظ نبوده است ، مورخين نوشته اند که داوران عکاظ معمولاً از قبيله تميم بوده اند چرا مردم اين قبيله را برای داوري انتخاب کردند و قریش را در اين کار دخالت ندادند؟ در حالیکه قریش از تميم شايسته تر بوده اند . آیا تخصيص و انتخاب تميم باين داوري - در صورتیکه نوشته مورخين صحيح باشد - نشانه آن نيست که قبيله تميم و يا برخي از رجال آن از نظر فن سخن و فصاحت بر ديگر قبائل تفوق داشته اند ، علاوه بر اين زبان و لغت خطابه و شعر در جاهليت همان لغتي بود که بعدها قرآن بدان نازل گشت ، شعراء و خطباء و سخنرانانی که اشعار و سخنان فصيح بدانها منسوب است همگی از اهل مکه نبودند بلکه از نواحی مختلف جزیره العرب و حتى عده ای از آنها از عراق و يا بلاد شام بودند . از اين مطالب استفاده ميشود که لغت مزبور لغت منطقه ای و لهجه محلی مخصوصی نبوده بلکه لغت و زبان شعر و خطابه در اکثر نواحی جزیره العرب و خارج آن بوده است .

این استنتاج ما را در برابر پرسشهایی قرار میدهد :

آیا این لغت و زبان که لغت وحی و شعروخطابه بوده ، لغت ادب برای اکثر عرب پیش از اسلام و مقارن ظهور آن بوده است ؟ یا این لغت و زبان ، لغت قریش بوده و در موسمهای خاص و از طریق تجارت و امثال آنها در نواحی دیگر جزیره العرب انتشار یافت ؟

در صورتیکه لغت و زبان قریش بوده در چه زمانی از محیط قریش بیرون رفته تا بصورت زبان و لغت ادب تمام قبائل عرب درآمد ؟ و اگر لغت ادب عرب بوده آیا لغت و زبان گروه خاصی بود و سپس گسترش یافت تا آنجا که لغت ادب اکثر قبایل عرب گردید ؟ یا آنکه لهجه جماعت و قبیله خاصی نبوده بلکه يك لهجه کهن که بمنزله ریشه تمام لهجههای عربی است بوده و بتدریج تکامل یافته و بهنگام نزول قرآن به شکل و فرم خاصی درآمد ؟

و اما اینکه چون پیغمبر از قریش بوده و باید وحی به لغت و لهجه قریش باشد ، باید گفت که تمام عرب قوم پیغمبر بوده اند و آیه قرآن نیز قومیت خاصی را بمعنای محدود آن (قبیله خاص) تعیین نکرده است زیرا خداوند قرآن را با تعبیر « لسان عربی » که واژه ای عام و مجمل است وصف کرده است و این واژه شامل تمام لهجههای قبائل مختلف میگردد و اگر منظور از قوم در آیه « و ما ارسلنا من رسول الا بلسان قومه ... » فقط قبیله قریش باشد باید در جای دیگر یاد آور شود که قرآن به لغت و لهجه قریش نازل گردیده تا مفهوم آیه برای همه روشن گردد .

لغت و لهجه ادب جاهلی از نظر خاورشناسان و دانشمندان اسلامی و رابطه آن با لهجه قرآن :

بحث در موضوع لهجه قرآن ما را متوجه بررسی موضوع دیگری میکند که دارای پیوستگی عمیقی با آن و بلکه جزئی از آن است و آن

موضوع عبارت از تحقیق کوتاهی است که باید برای آشنائی به لهجه قرآن در لغت و لهجه ادب جاهلی بعمل آید که آیا عرب جاهلی دارای لغت و لهجه خاصی بودند که آنرا در تعبیر از افکار و عواطف خود در شعرو نثر بکار میبردند؟ و آیا این لهجه در سطحی عالتر از لهجه‌های محلی و سایر لهجات قبائل متعدد عربی قرار داشت؟ اگر دارای لهجه خاصی بودند آیا لهجه چه قبیله و یا افرادی بوده، و در چه نقطه پدید آمده بود؟ یا اینکه لهجه عمومی بوده و همه اعراب آنرا میدانستند؟ و یا لهجه خاصی بود که از آن اعراب شمال جزیره العرب بوده و آنها قبائلی بودند که در خارج یمن و حضرموت و عمان بسر میبردند.

پاسخ این پرسشها مارا به بحث در لهجه قرآن متوجه میسازد زیرا چنانکه یاد آورد شدیم این دو موضوع متعاضداً بهم مربوط می باشند. گروهی از خاورشناسان غربی به امثال این پرسشها پاسخ داده اند: نولدکه در کتاب «تاریخ قرآن» خود در مبحث قرآنت و لهجاتی که قرآن بدانها نازل شده است متعرض این موضوع شده^۱ چنانکه در اثناء بحث در شعر جاهلی به لغت و لهجه ادب جاهلی اشاره کرده است و خلاصه نظریه او این است که اختلاف لهجه‌ها در حجاز و نجد و مناطق مجاور فرات زیاد قابل توجه نیست و لهجه فصیح بر اساس این لهجات مبتنی است^۲ جویدی معتقد است که لغت و لهجه فصیح مخلوطی از لهجاتی است که اهل نجد و مناطق مجاور آن بدان تکلم می کردند ولی لهجه مزبور لهجه خاص و معینی نبوده است^۳

نالینو گوید: زبان عربی فصیح از یکی از لهجات نجد پدید آمده و در

۱- Neldeke Geschichte Karan, Zueite Auflage Erste Teil. S. 42.

۲- Noldeke Beitrage S, 1-14 Sinsiti.

۳- Guidi, Mioc Torino, 1901, P. 323.

کننده تهذیب شده و بصورت لغت و لهجه ادبی پیشرفته و رایج در آمده است. نالینو معتقد است که ملوک و پادشاهان کنده توجه و عنایتی که به رفاه زندگی شعراء و ادباء داشتند آنها را بخود جلب کرده و نیز گسترش حکومت آنها که قبائل معد را بخود پیوست و همچنین گرد آوردن قبائل مختلف و از میان بردن پراکندگی آنها، عامل رواج و پیشرفت این لهجه گردید^۱ و بعقیده او لهجه مزبور در نیمه قرن ششم میلادی رواج و انتشار یافت و خارج نجد را نیز فراگرفت، و در معظم نواحی جزیره العرب بخصوص بخش جنوبی حجاز که یثرب (مدینه) و مکه و طائف در آن قرار داشت بسط و گسترش یافت، ولی لهجه علمی در مکالمه معمولی آنها باقی ماند. اوضاع پایتخت های معروف آن عصر و ملوک حیره و غسان را بدون تردید میتوان عامل انتشار سریع و شگفت آور لهجه مذکور آنست^۲.

هارتمن^۳ و فولرز^۴ را عقیده بر آنست که عربی فصیح عبارت از لهجه اعراب نجد و یمامه می باشد جز اینکه شعراء این لهجه را بمیزان قابل توجهی دگرگون ساختند^۵

لندبرگ^۶ میگوید: شعراء قواعد این لهجه را تأسیس کردند و بعدیها طبق قواعد آنها عمل نمودند و قواعد مزبور را از شعر آنها استخراج نموده و اصول نحور را نیز از قصائد آنها استنباط کردند.

ولی فیشر^۷ لهجه ای که عربی فصیح از آن پدید آمده تعیین نکرده و فقط یاد آور شده که لهجه خاصی بوده است^۸

۱- الهلال سال ۲۶ - اکتبر ۱۹۱۷ م ص ۴۷.

۲- همان مرجع ص ۴۸.

۳- Hartmann.

۴- Vollers.

۵- Vollers Vulfssprache. S. 184.

۶- Landburg

۷- Fischer

۸- Fischer, in, ZDMG, 662, mote, 4, Rabim. P. 17

برو کلمان^۱ و ویتزشتاین^۲ آرائی در پیدایش این لغت و لهجه و تطور آن اظهار کرده‌اند ولی از پیوستگی و ارتباط این لهجه با لهجات دیگر سخنی بمیان نیاوردند.

خاورشناسان آراء و نظریه‌های خود را از روایاتی استنباط کرده‌اند که دانشمندان اسلامی درباره شعر و لغت و لهجات عرب نگاشته‌اند و با اینکه آراء مستشرقین مبتنی بر روایات دانشمندان اسلامی است در عین حال برای يك نظریه علمی صحیح و قاطع درباره لهجه قرآن کافی بنظر نمی‌رسد زیرا روایات دانشمندان اسلامی در عصر حکومت اسلامی تدوین شد، یعنی پس از آنکه لغت و زبان استقرار یافت، و لغت قرآن کریم زبان رسمی و معمولی تمام ملت عرب گردید این روایات بوجود آمد. علاوه بر این روایات مذکور غالباً راجع به زبان مرسوم و معمول تمام ملت عربی بوده است، اما مطالبی که درباره لغات و زبان غیر - رسمی دیگر نقل کرده‌اند اکثر آنها مربوط به استعمال مفرداتی است که قبائل مختلف عرب بدانها سخن میگفتند مانند مترادفات، این لغات مترادف غالباً نام يك مسمی بوده که در اثر استعمال قبیله‌ای یا عده‌ای از قبائل، از لحاظ اصطلاح و تعبیر، دارای تنوعی گردید که با تعبیر و اصطلاح قبیله دیگر اختلاف داشت.

بحث در اختلاف تلفظ کلمه به فتح یا بضم و یا به اماله و امثال آنها و یا در کیفیت استعمال حروف اگرچه دارای اهمیت است ولی برای تکوین يك نظریه علمی صحیح درباره پیدایش لهجات و تطور آنها کافی نیست.

۱- Brockelmann

۲- Wetzstein (اضافه همزه پیش از تثنایین بمنظور سهولت تلفظ آن در فارسی است)

۳- Rabin. P. 17

بهترین راه برای يك نظریه علمی قاطع در اینگونه مسائل مراجعه به کتیبه‌ها و نوشته‌های دست اول است که با لهجات مختلف اصلی نگارش یافته تا بتوان از آنها اختلاف و وجوه اشتراك لهجه‌ها و قواعد زبان را استخراج نمود و بدین وسیله به لغت تدوین و نگارش در منطقه‌ای که این کتیبه‌ها و لوحه‌ها در آنجا پیدا شده و نیز به عصر و زمانی که این نوشته‌ها نگارش یافت و قوف پیدا کرد، و سپس به مؤلفاتی که درباره قواعد لهجه‌ها و ضوابط آنها اعم از صرف و نحو و لغت تألیف شده مراجعه نمود تا به اساس و ریشه این زبانها و مقایسه میان آنها، و لغت و زبان فصیح که لهجه و تعبیر قرآن کریم است آگاهی یافت.

اما نوشته‌های مربوط به عصر جاهلی که اساس استشهاد و استدلال است، در عصر حاضر به هزارها لوحه و کتیبه میرسد که حاکی از لهجه‌های متعددی است از قبیل لهجه معینی، سبئی، قتبانی، حضرمی، ثمودی، لحيانی، و لهجه دیگری که به زبان فصیح عربی نزدیک است. ولی از زبان آرامی اثر پذیرفته، و این لهجه در میان لهجه‌های مذکور آثار کمتری از آن بدست آمده و رو بهم بهشش نوشته و اثر میرسد و تمام آنها مربوط به غرب و جنوب جزیره العرب می باشد با استثنای نصوص و مدارك معدودی که از عرب شرق جزیره بدست آمده است. این تفاوت ناشی از کثرت اطلاع عرب غرب و جنوب و یا قلت اطلاع عرب شرق از کتابت و نوشتن نیست بلکه منشأ آن اختلاف محیط طبیعی است: در غرب و جنوب جزیره سنگها، سخت بوده و نوشته‌ها را در خود نگاه میداشت ولی در شرق جز سن و ریگ و خاک وجود نداشت طبعاً نوشته‌ها و نقوش در آنها پایدار نمی ماند، بهمین جهت محققان در شرق جزیره العرب جز به آثار معدودی بر نخوردند آنهم روی سنگهایی که از اماکن دور با نجامی آوردند و نوعاً در شنزارها فرو میرفت و کمتر خود را نمایان می ساخت، و این

آثار در میان ریگ و خاکها مستور و مدفون ماند تا کاوشگران شرکتهای نفتی و جهانگردان معنق بدانها دست یافتند.

آثار و مدارکی که با موضوع بحث ما رابطه مستقیم دارد بررسی مدوناتی است که در قرن ششم میلادی نوشته شده بخصوص مقداری از آن که مربوط به زمان اندکی قبل از اسلام و نزول قرآن میباشد، اما آثار و مدارک کهن اگرچه برای مطالعه در تطور لهجههای عربی قبل از اسلام و تاریخ آن دارای اهمیت است ولی برای شناخت لهجههایی که مقارن ظهور اسلام میان اکثر اعراب رایج بود بکار نمیآید. بهر حال آثار مربوط به پیش از قرن ششم میلادی قسمت عمده آثار و مدارک موجود را تشکیل میدهد، اما آن آثاری که مربوط به خود قرن ششم و چند سال قبل از اسلام و در نیمه اول قرن مزبور نوشته شده بسیار کم و غیر قابل توجه است ولی نص مدون و آثار قابل توجهی در مورد لهجههای زبان عربی که در سالهای مقارن با ظهور اسلام و یا ایام نزول وحی نوشته شده باشد بهیچوجه وجود ندارد یعنی آثاری که بدوران مهمی نسبت به موضوع بحث ما مربوط میباشد هنوز بدست نیامده تا بتواند به ما در شناختن لهجهای که هنگام ظهور اسلام در جزیره العرب رایج بود مدد کند.

متأسفانه در حین ظهور اسلام و یا صدر اسلام تألیفی در نحو و ادبیات لهجههای عرب جاهلی و یا لهجههای معمول در دست نیست و تحقیقاتی که برخی از دانشمندان امثال همدانی و نشوان بن سعید حمیری و امثال آندو کرده اند و مؤلفاتی بدست دادند و همچنین دانشمندی که در بحث از لهجههای عرب از ایندو دانشمند بهره برده اند و کتابهایی در آن زمینه پرداخته اند؛ اکثر آنها مربوط و مخصوص به مفردات و غالب آنها در باره لهجهای است که قرآن کریم بدان نازل شده است که اهل یمن در آن تصرفاتی کردند و این تصرفات موجب شد که تصور شود

از لغات و لهجات قدیم یمن است ولی کسی متعرض صرف و نحو و خصوصیات این لغات و لهجه نشده بوضعی که آنرا از سایر لهجات ممتاز سازد اگرچه مدعی شدند که آنرا خواننده و شناخته اند^۱.

متونی که در «الاکلیل» همدانی و برخی مؤلفات دیگر راجع به نصوص و نوشته‌های عصر جاهلی آمده متونی است که از اصل نقل شده و نصوص و مدارك اصلی نیست بلکه قراآتی است که نویسندگان مزبور از مدارك اصلی نموده‌اند، بنابراین نصوص مزبور نمیتواند نماینده لهجات مربوط به قبل از اسلام باشد بلکه تصویری است از نصوص اصلی که از آن نقل شده است، بهمین جهت حکم نصوص جاهلی را ندارد اگرچه از جهات دیگری برای مطالعه تاریخ قبل از اسلام و نیز مطالعه برخی از لهجاتی که علماء تاریخ توانسته‌اند حروف آنرا درست بخوانند دارای اهمیت و ارزش هست.

نزدیکترین نصوص و مدارك به زبان و لغات عربی - لغت وزبانی که طبق آن نوشته‌ها فراهم می‌آمد و عربی فصیح که عربیت قرآن است بدان اطلاق میشود - نصوصی است که بدانها اشاره شده است که کهن‌ترین و مفصل‌ترین آنها متون حران است که به ۳۲۸ م مربوط میباشد و در بلاد شام کشف شده است، وجود چنین متونی نشان میدهد که اعراب این سرزمین به لهجه‌ای نزدیک به لهجه قرآن کریم تکلم میکردند و می‌نوشتند در حالیکه نزدیکترین نصوص مربوط به ایام ظهور اسلام کمترین و مختصرترین متونی است که کشف شده است، و موجب بسی تأسف میباشد که بعلت قلت و اختصار این متون از شناخت پیوستگی آنها به لهجه قرآن کریم محروم هستیم و نمیتوانیم تطور این لهجه را از آغاز اطلاع

۱ - الاکلیل ۱۲۲/۸، الفهرست در بحث اقلام.

برنخستین متن مدون تا ایام ظهور اسلام و ویژگیهای صرفی و نحوی و وجوه اشتراك آنرا نسبت به قواعد لهجه قرآن بشناسیم.

در حال حاضر اظهار نظر علمی در مقدار روابط این لهجه به لهجه فعلی مادامیکه متون دیگری کشف نشود و درباره نوشته‌هایی که ممکن است احياناً در بلاد شام و حجاز و عراق و بخصوص حیره بدست آید مطالعه نگردد بسیار دشوار میباشد، زیرا در حیره يك مرکز عملی و مدرسه وجود داشت که خطاطان و نویسندگان حجاز نگارش قرآن را - چنانکه مورخین یاد آور شده اند - در آنجا می‌آموختند، و قبل از اسلام گروه زیادی از دانشمندان مسیحی در آن مرکز تربیت شدند و در کنیسه‌ها و دیرها و کاخها، جنگ‌ها و مجموعه‌هایی وجود داشت که تاریخ حیره و اشعاری که درباره ملوک و فرمانروایان آن سروده شده بود دیده میشد^۱

علیهذا برای بررسی صحیح لهجه‌های عربی پیش از اسلام و مقارن با ظهور آن - بمنظور استنباط قواعد آن و خصوصیات و وجوه اشتراك و اختلاف آنها - باید نوشته‌ها و متون عصر جاهلی را مورد مطالعه قرار داده و آنها را بر حسب نتایج این مطالعات به مجموعه‌هایی تقسیم نمود. و برای شناختن لهجه قرآن باید لهجه‌های قبائل مختلف عربی و لهجه اهل حجاز و بخصوص لهجات اهل مکه و مدینه و نواحی میان آندورا که قرآن در آنجاها نازل شده است شناخت. ولی متونی که کمی پیش از ظهور اسلام یا هنگام ظهور آن تدوین شده باشد فعلاً در دسترس نیست.

۱- تاریخ طبری ۳۷/۲، الخصائص ۳۹۳/۱، تاج العروس ۷۰/۲،

طبقات الشعراء ۱۰، المزهر ۴۷۴/۲، تاریخ العرب قبل الاسلام ۱۴/۱

موارد اختلافات قراآت و کیفیت آن

اگر ما موارد اختلاف قراآت قرآن را مورد نظر قرار دهیم و با دقت آنها را ضبط کنیم می بینیم که این اختلافات غالباً مسائلی است که پس از نزول وحی، مقداری از آنها از طرز نگارش قرآن پدید آمده است، چون در اوائل نگارش قرآن حروف متشابه کلمات، از هم ممتاز نبوده، و امتیاز آنها بوسیله نقطه گذاری ممکن بود، ولی میدانیم که نقطه گذاری قرآن مدتها پس از نزول وحی بوسیله نصرین عاصم (۸۹م) و یحیی بن یعمر انجام گرفت و حتی این حروف و کلمات از حرکات و سکنات و اعراب عاری بوده که بعدها بوسیله ابی الاسود دؤلی (۶۹م) و دیگران این کار صورت گرفت، بدیهی است عاری بودن کلمات از نقطه و حرکات و سکنات و اعراب، در کیفیت تکلم آنها اشکال و در نتیجه ایجاد اختلاف میکرد.

این امور و عوامل دیگر که علماء و دانشمندان متعرض آنها شده در قسمت اعظم قراآت قرآن ایجاد اختلاف نمود.^۱

بخش دیگری از اختلاف در قراآت قرآن مطالبی است که به متن قرآن مربوط نیست بلکه اضافات و حواشی و توضیحاتی است که برخی حفاظ و یا کتاب و نویسندگان اضافه نموده اند، چسبون می دیدند معنی کلمه درست مفهوم نمیگردد شرح و تفسیری بر آن نوشتند و بعدها به صورت متن قرآن و اختلاف قرائت تلقی شد چون بنا بر بعضی از روایات

۱- الاکلیل همدانی ۱۲۲/۸، المذاهب الاسلامیه فی تفسیر القرآن ۴ و بعد.

توضیح: آنکه از نقل گفتار گولدزیهر در نشریه قبلی یاد آور شدیم: تنها رسم الخط قرآن نمیتواند منشأ اختلاف قراآت باشد زیرا مقدار زیادی از قراآت و بخصوص قراآت معتبره بواسطه اخبار و احادیث که در زمینه آنها وجود دارد بدست آمده است.

نگارش تفسیر همراه بامتن قرآن جازز بوده است^۱

قسمت دیگری از اختلاف قراآت مربوط به استعمال لغات و کلماتی است که گاهی با کلمه دیگر از نظر شکل و اعراب فرق میکند ولی دارای يك معنی است. و یا مربوط به استعمال کلماتی است که از لحاظ شکل و معنی متفاوت است، اینگونه اختلافات بدن شك مهمترین مطلبی است که باید در بحث اختلاف قراآت مورد مذاقه و تحقیق قرار گیرد و ما در مقاله قبلی نمونه‌هایی از آنرا ارائه دادیم.

پس از توجه بمطالب گذشته این نتیجه بدست می‌آید که اختلافات مربوط به لغات و لهجات در مورد قراآت قابل تعیین و تشخیص می‌باشد و معظم آنها درباره کلمات مترادفی است امثال «أرشدنا، اهدنا» «العهن، الصوف» «زقية، صيحة» «هلم، تعال، اسرع»^۲ «الظالم، الفاجر» «عتی، حتی» و امثال آنها که از لحاظ لفظ مختلف، ولی دارای يك معنی می‌باشند.

اما اختلافاتی که مربوط به اظهار، ادغام، اشمام، تفخیم، ترفیق، مدوقصر، اماله، فتح، تحقیق، تسهیل، ابدال، و مانند آنها می‌باشد از اختلافاتی است که در لغت و معنی بهیچوجه تغییری ایجاد نمی‌کند زیرا کیفیات مذکور در عین اختلاف، تغییری در لفظ و معنی ایجاد نمی‌نماید^۳ و از قبیل اختلافاتی نیست که در قواعد لهجه مؤثر باشد بلکه در صورت ظاهری مخارج حروف کلمات تغییراتی ایجاد می‌کند، بنابراین نمیتوان آنرا حد فاصلی میان لهجه‌ها تلقی نمود بطوریکه لهجه‌ها را بصورت

۱- جواز اثبات بعض التفسیر علی المصحف ان لم یعتقدوه قرآنا (رك: المذاهب-

الاسلامية فی تفسیر القرآن ۱۱ و بعد) الموطأ زرقانی ۱/ ۲۵۵.

۲- النشر ۱/ ۲۹ و بعد، قرطبی ۱/ ۱۶، الاتقان ۱/ ۷۹ و بعد

۳- النشر ۱/ ۲۶ و بعد

لغتهای خاصی در آورد. قسمتی از این اختلافات به خط و نگارش، و قسمت دیگر آن به تجوید^۱ یعنی به کیفیت مخصوصی از قرائت و خواندن و اداء کلمه مربوط است.

در مورد قرائت مترادفات باید به منظوره‌های زیر به سلسله سند مراجعه نمود:

بمنظور شناختن راوی و ناقل خبر و قبیله‌ای که راوی از آن قبیله است، بمنظور شناختن قرائت او از این جهت که آیا قرائت او طبق لهجه قبیله او است و یا صرفاً لهجه‌ای است که قرآن بهمان لهجه نازل شده، و قاری بهمان وضع و لهجه که روایت شده در قرائت خود نقل کرده است.

علماء و دانشمندان به نمونه‌هایی از کلمات غیر قرشی که در قرآن کریم آمده است اشاره نموده و یاد آور شده‌اند که این کلمات از لهجه‌های دیگر است از قبیل: الارائك، لاوزر، یفتنکم و مانند آنها، که برخی، اصول اینگونه کلمات را به پنجاه لهجه از لهجه‌های مختلف قبائل عرب ارجاع داده‌اند، چنانکه یاد آور شدند که لغات و کلمات معرّبۀ فراوانی از لغات و واژه‌های عجمی مانند رومی، فارسی، نبطی، حبشی، سریانی، عبری و امثال آنها در قرآن راه یافته است^۲ و راجع به آنها کتابهایی تألیف شده است از قبیل «رسالة فیما ورد فی القرآن من لغات القبائل» از ابی عبید قاسم بن سلام هر وی (م ۲۲۳ هـ - ۸۳۸ م) و کتاب «لغات القرآن» ابی زید انصاری (م ۲۱۴ هـ - ۲۸۲۹ م)^۳ و امثال آنها. ولی بحثها و تحقیقات آنها

۱- در المصاحف سجستانی ص ۷۰ راجع به برخی از نمونه‌های مربوط، مثالهایی آمده است

۲- الاتقان ۱/ ۲۲۹ و بعد

۳- این کتاب، کتاب التیسیر فی علم التفسیر دانی در قاهره سال ۱۳۱۰- ه و نیز باتفسیر جلالین سال ۱۳۵۵ در قاهره بچاپ رسیده است.

راجع به مفردات و کلمات است، و لغاتی که آنها مورد مطالعه قرار داده‌اند شامل اکثر لغات و واژه‌هایی است که اصول آنها به لهجات و لغات قبائل دیگری مربوط است بخصوص قبائل عجمی از قبیل رومی، سریانی، نبطی و حبشی. مگر آنکه بگوئیم آنها از ملل بیگانه‌ای که اسلام را پذیرفتند این لغات را شنیدند. ولی صرف شنیدن نمیتواند سند ریشه و اصول لغات و واژه‌ها باشد بلکه باید به قواعد آن لغت و تاریخ و تطور آن آگاهی داشت، و به رابطه و پیوستگی تاریخی میان عرب و ملل دیگر را راجع به قبل از اسلام بمنظور آگاهی به کیفیت ورود این لغات و واژه‌ها میان قبائل عرب احاطه داشت، و چنین معرفت و احاطه بمطالب فوق هنوز برای محققان فراهم نگردیده است.

باری، چون قرائت عبدالله بن مسعود از نظر اهل سنت و برخی شیعه از قراآت مشهور بوده و عبدالله بن مسعود از قبیله هذیل است^۱ ناگزیر باید درباره لهجه هذیل و خصوصیات و ممیزات آن نسبت به لهجه‌های دیگر بحث کرد، هذیل از قبائلی است که به خوبی لهجه در تدوین و نگارش قرآن معروف بوده است^۲ و لذا دانشمندان اهل سنت میگویند بهمین جهت عثمان صلاح دید که املاء کننده قرآن از قبیله هذیل و نویسنده آن از قبیله ثقیف باشد، دیوان شعر شعراء قبیله هذیل در قاهره بطبع رسیده است^۳، و اشعار این قبیله میتواند ما را به لهجه هذیل راهبری کند، ولی

۱- الفهرست: ابن الندیم ۵۵.

۲- طبقات: ابن سعد ۱/ ۱۵، عیون الاخبار ۳۷۳، و نیز Goldziher

۳- فقه اللغة صاحبی - ابن فارس ۲۸. عمر گفته بود نباید جز دو نفر از قریش

و ثقیف در نگارش قرآن شرکت کنند؛ باید املاء کننده از هذیل و نویسنده از ثقیف باشد.

Radin, p 76

۴- الخصائص ۱/ ۳۰. ایوان الهدلیبن چاپ قاهره ۱۹۴۵م

باید این نکته را در نظر گرفت که این اشعار مانند شعرهای جاهلی، پیشرفته و موافق با قواعدی است که در عصر اسلامی ضبط شده است و علاوه بر این، اشعار مزبور مطابق روایت و نقل روایتی است که از قبیله هذیل نبوده اند لذا در اشعار هذلیین مسائلی که مخالف با قواعد لهجه عربی باشد کمتر دیده میشود تا آنجا که حتی نمیتوانیم ادعا کنیم که فلان شعر مسلماً لهجه هذیل است، همانگی این اشعار با قواعد عربی که احتمالاً بعدها در مورد اشعار جاهلی بکار رفته است ما را از وقوف به لهجه های قبائل مختلف عرب بی نصیب ساخته است.

مهمترین نمونه و مثالی که دانشمندان درباره قرائت ابن عباس یاد آور شده اند و با بحث در مورد لهجه ها مربوط است این است که او کلمه «حتی» را در آیه: «ثم بدالهم من بعد ما روا العذاب لیسجننه حتی حین^۱» حتی را، عتی قرائت کرده است، مفسرین و علماء لغت یاد آور شده اند که این قرائت طبق لهجه هذیل می باشد^۲ و کلمه عتی نزد این قبیله همان حتی است زیرا حرف عین بجای حاء در میان این قبیله بکار میرفت^۳

علماء موارد دیگری را یاد آور نشده اند که ابن مسعود عتی را بجای حتی بکار برده باشد با اینکه این کلمه در مواضع متعددی از قرآن آمده است. و در کتب لغت نیز اشاره نشده است که قبیله هذیل عین را بجای حاء استعمال کرده باشند، شاید چنین قرآئتی که از ابن مسعود نقل شده است از قرآتی باشد که در نتیجه اشتباهی پدید آمده، و چنین اشتباهی

۱- سورة یوسف، آیه ۳۹

۲- انوار التنزیل ۶۰/۱، التسهیل ابن مالک ۱۰۵۷.

بعید نیست، والا معنی ندارد که ابن مسعود چنین قرائتی را فقط در مورد آیه اخیر الذکر یاد آور شده باشد در حالیکه به موارد دیگری از قرآن که کلمه حتی در آن بسیار آمده اشاره ای نکرده باشد. ولی باید یاد آور شد که ابن مسعود طبق بسیاری از روایات نعم را نعم^۱ و بعثر را بحثر قرائت کرده است^۲ و این روایات با روایاتی که حاکی از آن است که ابن مسعود در آیه سابق الذکر حتی را عتی قرائت نموده منافات دارد چون در روایات اخیر می بینیم که ابن مسعود عین را حاء و در روایات سابق الذکر حاء را عین یعنی بعکس قرائت کرده است. مفسرین قراآت دیگری را منذ کوشده اند که در آنها حرف عین به حاء مبدل گردد در حالیکه حرف عین در موارد عدیده ای از قرآن آمده است.

آری، روایاتی وجود دارد که نشان میدهد قبیله اسد و تمیم حرف حاء را بجای عین در برخی موارد از قرآن بکار بردند و بجای معهم، محهم. و بجای أعهده، أعهده قرائت میکردند^۳. این دو نمونه نیز نمیتواند دلیلی بر ابدال مزبور در میان دو قبیله نامبرده باشد. روایات دیگری هست که به لغات بعدی مربوط است و نشان میدهد چنین ابدالی در لهجه سعد بن بکر که ساکن شمال مدینه بوده اند دیده شده^۴، ولی چه رابطه ای میان ابن مسعود و این قبیله وجود دارد در حالیکه ابن مسعود از قبیله هذیل است؟ آیا میشود فرض نمود که ابن مسعود قرائت خود را از زبان مردم قبیله سعد بن بکر اخذ کرده باشد؟ اگر چنین تصویری کنیم باید دلیل آنرا بیابیم

۱- المزهرار ۱۳۳، B، P. 4 8. Radin,

۲- المغنی ۲۵/۴.

۳- افلا یعلم. اذا بعثر ما فی القبور: سوره عادیات آیه ۹:

Radin, P. 85, Beck, in *Orientalia*, vol, XV, 188

۴- Radin, P. 85.

۵- همان مرجع.

و نام قبائل و گروههایی که ابن مسعود قرائت خود را از آنها گرفته بشناسیم! در حالیکه هیچ دلیلی نداریم که ثابت کند قبیله هذیل حرف عین را بجای حاء و یا حرف حاء را بجای عین بکار برده باشند.

ظاهر آقرآت مذکور که به ابن مسعود منسوب است معلول اشتباهی است که آن هم نتیجه طرز نگارش قرآن منسوب به او میباشد و الامعقول نیست که ابن مسعود تنها به قراآت مذکور در موارد یاد شده اکتفاء کرده باشد، قراآتی که لهجه هیچیک از اهل مکه و مدینه و حتی قبیله هذیل نیست و در عین حال نیز موارد مشابه دیگری از آیات را مورد توجه قرار ندهد. و اساساً تفوه پیغمبر به اینگونه قراآت شاذ قابل قبول نیست چون قرآن طبق فصیح ترین لغات و لهجات نازل شده است.

منابعی که در این قسمت از مقاله بواسطه و بدون واسطه

مورد استفاده قرار گرفته است

- ۱- الاتقان: جلال الدین سیوطی.
- ۲- اعجاز القرآن: مصطفی صادق رافعی.
- ۳- الاغانی: ابوالفرج اصفهانی.
- ۴- الاکلیل: همدانی.
- ۵- تاج العروس: سید محمد مرتضی زبیدی
- ۶- تاریخ آداب العرب قبل الاسلام: دکتر جواد علی.
- ۷- التسهیل: ابن مالک.
- ۹- تفسیر قرطبی (الجامع لاحکام القرآن): ابی عبدالله محمد بن احمد قرطبی.
- ۸- تفسیر غرائب القرآن: نیشابوری.
- ۱۰- جامع البیان فی تفسیر القرآن: طبری.
- ۱۱- الخصائص: ابن جنی.
- ۱۲- طبقات الشعراء: ابن سلام.

- ١٣- الطبقات الكبرى: ابن سعد.
- ١٤- عيون الاخبار: ابن قتيبه.
- ١٥- فقه اللغة (صاحبى): احمد بن ابوالفارس ابوالحسين قزوينى.
- ١٦- الفهرست: ابن النديم.
- ١٧- القراءات واللهجات: عبدالوهاب حموده.
- ١٨- لسان العرب: ابن منظور.
- ١٩- لسان الميزان: شهاب الدين عسقلانى.
- ٢٠- مجله - المجمع العلمى العراقى.
- ٢١- مجله الهلال.
- ٢٢- المذاهب الاسلاميه فى تفسير القرآن: گولدزيهر، ترجمه يعربى از على حسن عبدالقادر.
- ٢٣- المزهرة: ... سيوطى.
- ٢٤- المصاحف: ابن ابى داود، تحقيق جفرى.
- ٢٥- المجمع المفهرس لالفاظ القرآن الكريم: محمد فؤاد عبدالباقى.
- ٢٦- مقدمه: ابن خلدون.
- ٢٧- الموطأ: زرقانى.
- ٢٨- النشر فى القراءات العشر: ابن الجزرى.

